



باید گوشه‌ای از این قالی را در این سنگر نگه می‌داشتیم.

جذاب‌ترین تجربه‌ای که در «خط قرمز» از هم صحبتی با نسل Z داشتید چه بود؟

به نظر من از همان اسم برنامه، همه چیز جذاب بود. از روز دوم، بدون هیچ هزینه‌ای در فضای مجازی و ایرال شدید؛ برخلاف خیلی از برنامه‌ها که برای دیده شدن در شبکه‌های اجتماعی هزینه می‌کنند، «خط قرمز» خودش جهش کرد.

اما اگر بخواهم یک مهمان را مثال بزنم، خانم پرستاری از سمنان بود؛ خانمی باسواد که تازه نوزادش را به دنیا آورده بود، نوزادش را در بغل گرفته بود و جزو معترضان فعال در جریان «زن، زندگی، آزادی» بود. ساعت سه صبح از سمنان راه افتاده بود، با شرایط سخت خود را رسانده بود تا بنشیند و حرف بزند. می‌گفت:

«احساس می‌کنم صدای من باید به گوش کسانی برسد که مسیرشان را اشتباه می‌روند.» آن قدر مسلط صحبت می‌کرد که من احساس می‌کردم بهتر است سکوت کنم و فقط گوش بدهم. آنی‌تا هم بود؛ دختری که از «بسم‌الله» برنامه، با اشک حرف زد. من ۵۲ ساله که ۱۰ سال معلمی کرده‌ام و ۳۰ سال در رسانه‌ام، خوب تشخیص می‌دهم کدام اشک از دل می‌آید و کدام از سر مصلحت یا خودنمایی. این اشک‌ها واقعی بود؛ لب‌هایش گل می‌انداخت، دست‌هایش از هیجان می‌لرزید و چند بار دستش را گرفتم که آرامش کنم. خیلی‌ها در دایرکت به پیج من پیام می‌دادند که در برنامه شرکت کنند. خود واقعی‌شان می‌گرفتند و برای تیم می‌فرستادند. بعد می‌دیدم تهیه‌کننده با حساسیت می‌گوید: «این نه، این هم نه، این هم نه...» می‌دانستم حتماً دلیلی دارد؛ او زاویه نگاه دقیق‌تری داشت. اصلاً در استودیوی «خط قرمز» برای هر کسی باز نبود؛ مهمان‌ها آنالیز می‌شدند، درباره‌شان تحقیق می‌شد، چون از قسمت دوم به بعد، شبکه‌های معاند مرتب برنامه را رصد و کالبدشکافی می‌کردند. همین یعنی به هدف زده بودیم.



است که بیشتر شبکه‌های معاند می‌سازند. از همکاران رسانه‌ای انتظار ندارم این نگاه را تکرار کنند.

خاصیت شغل من این است که امروز ممکن است با یک جراح قلب مصاحبه کنم، فردا با یک زندانی، پس فردا با یک هنرمند، و روز بعد با زنان حزب‌الله. با همین نگاه پیشنهاد «زینبیه» به من شد، در حالی که من قبل از آن، بارها و بارها به سوریه رفته بودم؛ کسی هم نمی‌دانست. چون عاشق حضرت زینب (س) هستم. حالا یک‌بار این حضور، رسمی و رسانه‌ای شد. مشکل ما ایرانی‌ها این است که خیلی زود و سطحی واکنش نشان می‌دهیم؛ فقط قاب اول را می‌بینیم، نه محتوا را.

بعد از یک دوره کم‌کاری، به «خط قرمز» پیوستید؛ برنامه‌ای که با استناد به شعار خودش از همان ابتدا مسیر زندگی خیلی‌ها را عوض کرد. چرا این برنامه را انتخاب کردید؟

اولین دلیل، این بود که خودم احساس می‌کردم جزو آن دسته آدم‌هایی هستم که مسیرشان عوض شده؛ همان‌طور که در ابتدای صحبت‌هایم گفتم. فهمیدم به عنوان یک ایرانی و یک نماینده رسانه، در خیلی جاها برای کشورم کم گذاشته‌ام.

دوم، دلم می‌خواست نگاه نسل جدید را دقیق‌تر بفهمم. اغلب مهمان‌های ما دهه هفتادی و هشتادی بودند. در آن ایام جنگ دوازده‌روزه، می‌دیدم شهر خلوت شده، خیلی‌ها رفته‌اند، نگران‌اند؛ و از آن طرف، کسانی که مانده‌اند، برای هم‌دیگر جان می‌دهند. صحنه‌ای که در میدان تجریش دیدیم، بی‌نظیر بود؛ مردم داشتند به هم کمک می‌کردند، شهرداری به تنهایی از پس آن حجم حادثه برنمی‌آمد. اولین کسی که دلم می‌خواست روی صندلی «خط قرمز» بنشیند، خودم بود. وقتی پیشنهاد شد، بعضی‌ها گفتند: «نرو، تولیدی است، سطح پایین است، لولت را پایین می‌آورد.» اما نگاه من این نیست. اگر مدیران بالادستی تشخیص دهند که من می‌توانم در فلان شبکه مؤثر باشم و به آن کمک کنم، وظیفه‌ام است بروم. مثل جراح قلبی که اگر به او بگویند در روستایی دورافتاده به او نیاز است، نمی‌گوید «این‌جا کلاس من نیست».

تهیه‌کننده «خط قرمز» را هم می‌شناختم؛ می‌دانستم آدم هنری است و رسانه را می‌فهمد. صندلی برنامه هم صندلی‌ای بود که خودم دلم می‌خواست روی آن بنشینم. کشورم وارد جنگ رسانه‌ای شده بود و من

و در انتخاب‌هایشان دقت بیشتری داشته باشند.

خب، برویم سراغ «خط قرمز»، در این برنامه از برخی تعابیر مثل «خشتک کسی را پرچم کردن» یا «شغال آبی» استفاده شد که درباره‌اش زیاد بحث شد. رویکرد شما به این نوع ادبیات چیست؟

در مورد آن «شغال آبی»، معتقدم بدتر از آن هم باید گفته می‌شد. ما درباره آدمی صحبت می‌کردیم که آدم کش است؛ دنیا او را نقد می‌کند، حتی خود اسرائیلی‌ها با ادبیاتی به مراتب تندتر خطابش می‌کنند. این که این تعابیر از لنز رسانه بیرون آمده، مسئله را برجسته کرده؛ وگرنه این‌ها در کف جامعه و در شبکه‌های اجتماعی بارها تکرار شده است. نسل -ادبیات خودش را دارد؛ من خودم وقتی در برنامه گفتم «چه جمله خفنی!» اعتراف کردم این ادبیات نسل من نیست، ادبیات نسل جدید است.

در سریال‌های پلتفرم‌های خانگی، در برنامه‌های دیگر تلویزیون، حتی در خندوانه و با جناب‌خان، بارها ادبیات تندتر و سخیف‌تر هم شنیده شده و مردم خندیده‌اند. ما در «خط قرمز» درباره آدمی حرف زدیم که نماد خشونت است؛ تعابیری که استفاده شد، در برابر آن چه شایسته اوست، واقعاً حداقل بود.

برخی روایت‌هایی که در «خط قرمز» مطرح می‌شود، آن قدر گل‌درشت است که طبیعی به نظر نمی‌رسد و گویی قبلاً دیکته شده. شما چقدر این روایت‌ها را واقعی و شخصی می‌دانید؟

صادقانه بگویم، این نوع نگاه شما را اصلاً عقلتانی نمی‌دانم. «خط قرمز» برنامه‌ای است که پای احساس و غیرت آدم‌ها در آن وسط است. نمی‌شود به احساس کسی خط داد. ما تا الان حدود چهل -پنجاه مهمان داشته‌ایم؛ چطور ممکن است به این تعداد آدم، با پیشینه‌ها، خانواده‌ها و فضاهای مختلف، یک متن واحد دیکته کنیم؟

هر کدام از این آدم‌ها، عقبه‌ای دارند؛ خانواده، دوستان، همکاران. اگر حرفی که می‌زنند، ساختگی باشد، قبل از هر کس، در همان حلقه‌های نزدیک، زیر سؤال می‌روند. ما حتی برای این که مهمان «خود واقعی‌اش» باشد و ماسک نزنند، شگردی طراحی کردیم؛ دوربین‌ها از ابتدا روشن بود، اما مهمان خبر نداشت. من در همان حال که گپ می‌زد، او فکر می‌کرد هنوز ضبط رسمی شروع نشده. وقتی می‌دیدم در لوپ درست قرار گرفته و خودش است، تهیه‌کننده به من می‌گفت: «لان بگو دوربین‌ها روشن‌اند.» می‌گفتم، و جالب این‌جا بود که رفتار و لحن مهمان هیچ تغییری نمی‌کرد. این که بگویم «به مهمان‌ها پول می‌دهند که یک سناریو را تکرار کنند»، حرفی